

## چیستی و گونه‌های فلسفه سیاسی

در زبان فارسی اصطلاحات «فلسفه سیاسی، فلسفه سیاست، فلسفه علم سیاست و فلسفه علوم سیاسی» به درستی از هم تفکیک نشده اند، و هر کس از به کار بردن آنها ممکن است معنای خاصی را اراده کند. همان گونه که خواهیم دید، «فلسفه سیاسی» نزد لئواشترائوس<sup>۱</sup> آنتونی کوئینتن نیز دقیقاً به یک معنا به کار نرفته است. هدف این است که اصطلاحات چهارگانه فوق را از هم تفکیک نماید، تفاوت فلسفه سیاسی از «نظریه سیاسی» و «اندیشه سیاسی» را باز شناساند و نشان دهد که چه گونه هایی از فلسفه سیاسی وجود دارند. در بحث گونه شناسی فلسفه سیاسی این سؤال به وجود می آید که آیا نوعی از فلسفه سیاسی، می تواند «فلسفه سیاسی» هم باشد یا خیر؟ در این جا، دو سؤال جای طرح دارد:

۱- فلسفه سیاسی چیست؟ فلسفه سیاسی شاخه‌ای از فلسفه است که با روشهای انتزاعی، پدیده های سیاسی مانند: حکومت، قدرت، حاکمیت، مشروعیت و عدالت را تحلیل می کند. کلام سیاسی، بر خلاف فلسفه سیاسی، متکی به وحی است و درصدد اثبات گزاره های وحیانی به روشهای عقلی، نقلی و تجربی می باشد.

۲- گونه های فلسفه سیاسی چیست؟ فلسفه سیاسی به دو قسم کلاسیک و مدرن تقسیم می شود، و بر حسب تنوع گونه های مکاتب فلسفی (پدیدارشناسی، ساختار گرایی، مارکسیسم و...) می تواند متنوع گردد. سؤال فلسفه سیاسی قدیم سعادت انسان و سؤال فلسفه سیاسی جدید، اهداف مدینه یا شهر (و نهادسازی) است. فلسفه سیاسی تحلیلی با رهیافت تحلیلی و درجه دوم، به تحلیل زبان و مفاهیم مربوط به فلسفه سیاسی می پردازد. فلسفه سیاسی اگر بی بهره از امداد وحی تصور شود، متصف به وصف «اسلامی» نمی گردد؛ اما به چهار اعتبار دیگر (آن گونه که شرح آن خواهد آمد) می توان از «فلسفه سیاسی اسلامی» سخن گفت.

## چیستی و گونه های فلسفه سیاسی

### ۱-۱ چیستی فلسفه سیاسی

۱- لئواشترائوس: فلسفه سیاسی چیست؟، ترجمه: فرهنگ رجایی (تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۳)، ص ۱۰۰.

۲- آنتونی کوئینتن: فلسفه سیاسی، ترجمه: مرتضی اسعدی، ص ۱۰۰، (تهران: الهدی، ۱۳۷۱).

ابتدا فلسفه سیاسی را از زبان لئو اشتراوس، فیلسوف سیاسی افلاطونی که به فلسفه سیاسی قدیم و ضرورت احیای آن اعتقاد دارد، تعریف می کنیم:

«تمام اعمال سیاسی ذاتاً جهتی به سوی معرفت به ماهیت خیر دارند. اگر این جهت گیری به سوی معرفت به خیر تصحیح شود، و اگر انسانها هدف صریح خود را کسب معرفت نسبت به زندگی خوب و جامعه خوب قرار دهند، فلسفه سیاسی پدیدار می شود. در اصطلاح «فلسفه سیاسی»، کلمه «فلسفه» بیانگر روش بحث از مقوله سیاسی است، هم به ریشه مسأله توجه دارد. کلمه «سیاسی» هم بیانگر موضوع بحث است، و هم کار ویژه این مشغله را نشان می دهد. فلسفه سیاسی شاخه ای از فلسفه است که با زندگی سیاسی، یعنی زندگی غیر فلسفی و زندگی بشری، بیشترین نزدیکی را دارد.»<sup>۳</sup>

از دیدگاه اشتراوس، فلسفه کوششی برای نشان دادن معرفت به کل، به جای گمان نسبت به کل است، و بنابراین فلسفه سیاسی کوششی است برای نشان دادن معرفت به ماهیت امور سیاسی، به جای گمان درباره آنها. فلسفه سیاسی بر خلاف اندیشه سیاسی، در زمانی خاص در تاریخ مکتوب ظهور کرد. به تعبیر دیگر می توان گفت فلسفه سیاسی بخشی از فلسفه است که به تحلیل هستی شناسانه پدیده ها و موضوعات سیاسی می پردازد. جورج ساباین نیز تمایز فلسفه سیاسی و علم سیاست را همان تفاوت علم و فلسفه می داند.

تعریف رودی در کتاب مقدمه ای بر علوم سیاسی نیز با تعریف فوق قابل جمع است:

«هر عمل سیاسی، مستلزم ارزشهای سیاسی اساسی می باشد. پس بدیهی است که اندیشمندان سیاسی از افلاطون تا کنون به ارزش هایی که مبنای جامعه خوب و عادلانه اند، بیاندهند. فلسفه سیاسی از جامعه خوب، عدالت و مسایلی از این قبیل بحث می کند. علوم سیاسی زیر رشته های مختلفی دارد، و فلسفه سیاسی یکی از زیر رشته های کمتر علمی آن است، و با استلزمات هنجاری و رفتاری نظام سیاسی - راهی که دولت و جامعه «باید» سازمان داده شوند، و شهروند «باید» رفتار کند - و همچنین ارزشهای اولیه بشری، در ارتباط می باشد. اندیشمندان جدید سیاست هر چند می خواهند علمی سیاسی را تا حد ممکن علمی تر کنند، اما این مسأله به معنای کم شدن ارزش فلسفه سیاسی نیست.»<sup>۴</sup>

---

۳- اشتراوس، همان، ۲- ۴.

۴- C.Clymer Rodee (and others). Introduction to Political Science (U.S.A: McGraw Hill Bool co, ۱۷۵۷) PP.۵، ۶، ۱۱.

ظاهراً نزد رودی «علوم سیاسی» به معنای «دانشهای<sup>۵</sup> سیاسی» است، و مجموعه ای از علوم هنجاری و غیر هنجاری در زمینه سیاست را در بر می گیرد، و از علم سیاست به معنای تجربی آن اعم می باشد. البته کاربرد رودی از «علوم سیاسی» به عنوان رشته ای که در دانشگاهها تدریس می شود، به جاست چون رشته علوم سیاسی، شامل اندیشه سیاسی کلاسیک و مدرن، سیاست تطبیقی، نظریه سیاسی، اقتصاد سیاسی و حتی روابط بین الملل می شود.<sup>۶</sup>

حسین بشیریه نیز در تعریف خود از «فلسفه سیاسی»، به موضوعات آن نیز اشاره می کند:

«فلسفه سیاسی اغلب به شیوه های انتزاعی با غایات حکومت و ابزارهای مناسب دستیابی به آنها و مآلا با بهترین شکل حکومت سر و کار دارد. موضوعات اصلی فلسفه سیاسی را مباحثی چون چگونگی احراز حقیقت، عدالت، مبانی خیر و صلاح عمومی، لوازم آزادی و برابری، استوار کردن زندگی سیاسی بر اصول اخلاقی، دلیل و ضرورت وجود حکومت، دلایل اطاعت اتباع از قدرت و جز آن تشکیل می دهد».<sup>۷</sup>

از نظر هابرماس فلسفه سیاسی بخشی از فلسفه عملی است. فلسفه سیاسی کلاسیک (ارسطویی) اخلاق و سیاست را در چارچوب اجتماعی سیاسی (Polis) قابل تحقق می دانست. اما با سوژه گرایی مدرن دکارتی و ذره گرایی طبیعت انگارانه هابزی، فرآیند جداسازی فلسفه اخلاق از اجتماعات آغاز شد، و هگل نتوانست از این روند جلوگیری کند. با طرح نظریات کارکردگرایانه و سیستمی، حذف کامل عقل عملی از عرصه اجتماعات محقق شد و نهایتاً در عصر پیش از نیچه اساساً هر گونه اعتقادی به حجیت عقل در حیات انسانی مورد سؤال و نفی واقع شد.<sup>۸</sup> بر این اساس می توان از سه پارادایم سنتی، مدرن و پسامدرن در فلسفه سیاسی سخن گفت.

هرچند تعاریف مختلفی از اصطلاحاتی همچون «فلسفه سیاسی» و «اندیشه سیاسی» ارایه شده است، اما براساس تعاریف مشهور اصطلاحات و واژگان ممکن است بتوان نسبت آنها را مشخص نمود. فرهنگ رجایی در مقدمه خود بر کتاب فلسفه سیاسی چیست؟ تعریف بسیار اعمی از اندیشه سیاسی (Political Thought) کرده، که بر آن اساس هر گونه تفکر حرفه ای و غیرحرفه ای نسبت به سیاست را شامل

---

۵- Knowledge.

۶- Adam Kuper (and Jessica Kuper). The Social Science Encyclopedia. (London and NewYork: Routhedge, ۱۹۹۶) PP.۶۳۲-۶۳۸.

۷- حسین بشیریه، تاریخ اندیشه های سیاسی در قرن بیستم (تهران، نشر نی، ۱۳۷۹) ص ۱۷.

۸- عباس منوچهری، «فلسفه سیاسی در روایتی پارادایمی». نامه فرهنگ (پاییز ۱۳۷۸) به نقل از:

J.Habermas. Between Facts and Norms (London: Polity Press, ۱۹۹۲) pp.۲-۱۰.

می شود. طبق این تعریف، اگر شاعری نیز به شکل پراکنده به سیاست پرداخته باشد، او دارای «اندیشه سیاسی» خواهد بود. اگر قید «تفکر نظام مند» را به تعریف فوق بیافزاییم، به تعریفی خاص تر می رسیم، چرا که فقط تفکرات نظام مند، منسجم و حرفه ای راجع به سیاست را دربر می گیرد. بر این اساس نسبت بین «اندیشه سیاسی» و «فلسفه سیاسی»، عموم و خصوص مطلق است؛ چرا که هر فلسفه سیاسی نوعی اندیشه سیاسی تلقی می شود، ولی اندیشه سیاسی ممکن است شکل فلسفی نداشته باشد و در قالب علم سیاست با گرایش تجربی ظاهر گردد. حسین بشیریه که از اندیشه سیاسی معنایی اعم از اصطلاحات مشابه ارائه نمی کند، می گوید:

«اندیشه سیاسی گرچه ممکن است تا اندازه ای توصیفی یا تبیینی باشد، لیکن اصولاً هنجاری است، یعنی با چگونگی سازمان دادن به زندگی سیاسی برحسب اصول نظری یا اخلاقی ویژه ای سروکار دارد. اندیشه سیاسی اخلاقاً دل نگران وضعیت بشری است، و از این رو به ایدئولوژی سیاسی بسیار نزدیک تر است تا به نظریه سیاسی.<sup>۹</sup>»

همان گونه که گفته شد، اصطلاحات فوق گاه به جای هم نیز ممکن است به کار روند. ظاهراً مقصود ساباین (و بهاءالدین بازارگاد) از عنوان کتاب تاریخ فلسفه سیاسی<sup>۱۰</sup>، تاریخ اندیشه سیاسی به معنای اعم است؛ چرا که تفکرات غیرفلسفی و علمی نیز در این کتاب به چشم می خورد. شاهد این ادعا آن است که خود وی می گوید:

«فلسفه سیاسی» را می توان به شرح زیر تلخیص نمود: تحلیل انعکاس وقایع سیاسی و سیستمهای سیاسی، تحلیل عادات و هدفهای علمیات سیاسی، تحلیل وسایل نیل به هدفها، تحلیل لوازم عملیات سیاسی و فرصت ها و موقعیت های سیاسی، بحث در مقاصد سیاسی و الزامات سیاسی، بحث در مؤسسات اجتماعی و روابط آنها با حکومت و با یکدیگر، بحث در مراقبت های (کنترل های) دولتی و فشارهای اخلاقی و بدنی (فیزیکی) (یعنی فشارهای محلی به قدرت نظامی پلیس) موجود در هر جامعه<sup>۱۱</sup>.

«نظریه سیاسی» هر چند معمولاً به وجه عملی اندیشه های سیاسی اطلاق می شود ولی نزد اسپریگنز می تواند شکل فلسفی یا غیر فلسفی داشته باشد. او می گوید: «نظریه سیاسی جستاری است برای فهم عناصر تشکیل دهنده جامعه خوب. هدف نظریات سیاسی این است که جهان سیاست را برای ما قابل فهم

---

۹ - حسین بشیریه، تاریخ اندیشه سیاسی در قرن بیستم (تهران: نشر نی، ۱۳۷۷) ص ۱۷.

۱۰ - بهاءالدین بازارگاد (تألیف و ترجمه). تاریخ فلسفه سیاسی، چاپ چهارم (تهران: زوار، ۱۳۵۹) سه جلد.

۱۱ - همان، ج ۱، ص ۱۵.

کنند. واقعیت این است که نظریات سیاسی بینش‌هایی - یعنی تصویرهایی نمادین از یک کلیت نظام یافته - از سیاست را ارائه می‌دهند.<sup>۱۲</sup>

وی فلسفه «نظریه» سیاسی را در قالب چند بحران شناسایی می‌کند: بحران ثبات «نظریه ماکیاولی در باب سامان سیاسی»، بحران آمریت (نظریه هابز در لویاتان)، بحران مشروعیت (نظریه لاک در باب دولت لیبرالی)، بحران رژیم کهن (اندیشمندان روشنگری)، بحران جامعه مدنی (برک)، بحران نظام سرمایه داری (مارکس)، بحران برابری اخلاقی (روسو) و بحران عدالت آتنی (افلاطون).<sup>۱۳</sup>

دایرة المعارف بلکول نیز می‌گوید:

«نظریه سیاسی عبارت است از عکس العمل نظام مند بر طبیعت و اهداف حکومت، پرداختن و فهم نهادهای سیاسی و اینکه چگونه آنها باید تغییر کنند. این فعالیت ذهنی از وقتی که بشر راجع به حکومت و نهادهای آن اندیشیده، وجود داشته است قبل از دهه ۱۹۷۰، نظریه سیاسی عمدتاً متون سیاسی از افلاطون تا مارکس راجع به فلسفه، علوم سیاسی و تاریخ را شامل می‌شد.»<sup>۱۴</sup>

بدین سبب است که رافائل: «نظریه سیاسی» را اعم از نظریه فلسفی و نظریه علمی می‌داند.<sup>۱۵</sup>

بلوم نیز «نظریه سیاسی» را به معنای فوق به کار می‌برد. نظریه سیاسی از دیدگاه او صیقل خورده تر، شفاف تر، با انسجام درونی بیشتر، فاضلانہ تر و دارای درجه ای از حقیقت اند. هدف «نظریه سیاسی»، از دیدگاه او فهم سیاست به جامع ترین شیوه ممکن می‌باشد.<sup>۱۶</sup> در زبان فارسی «نظریه سیاسی» گاه به معنای نظریه پردازی سیاسی به کار می‌رود.<sup>۱۷</sup> در حالی که کاربرد علمی و جدید این اصطلاح مجموعه منسجمی است که در آن متغیرهای معینی تحت شرایط مشخصی در ارتباط هستند و اثباتی و فارغ از گرایش‌های ایدئولوژیک و فلسفی و خالی از عنصر تجویز می‌باشند. دیوید میلر نیز در

---

۱۲ - توماس اسپریگنز، فهم نظریه های سیاسی، چاپ دوم، ترجمه فرهنگ رجایی (تهران: آگاه، ۱۳۷۰)، ص ۳۱ و ۲۵.

۱۳ - همان، ص ۹۰-۶۶.

۱۴- The Blackwell Encyclopedia of Political Thought. (London: Oxford press, ۱۹۸۷) PP ۳۸۳،۳۸۶.

۱۵- D.D.Raphael. Problems of Political Philosophy. (London: Macmillan, ۱۹۷۰) P۵.

۱۶ - و. تی بلوم، نظریه های نظام سیاسی، ج ۱، ترجمه احمد تدین (تهران: آران، ۱۳۷۳) ص ۲۹.

۱۷ - به طور مثال: ر. ک: محمد تقی مصباح، نظریه سیاسی در اسلام (قم: مؤسسه امام خمینی، ۱۳۷۸).

دایره المعارف علوم اجتماعی نظریه سیاسی، را به سه قسم نظریه سیاسی تجربی<sup>۱۸</sup>، نظریه سیاسی رسمی<sup>۱۹</sup> و نظریه سیاسی هنجاری<sup>۲۰</sup> تقسیم می کند<sup>۲۱</sup>. نظریه سیاسی به این معنا قسمی از اندیشه سیاسی به معنای اعم است و (بنابراین بین آنها نسبت عموم و خصوص مطلق وجود دارد)، اما هم عرض (و در مقابل) فلسفه سیاسی قرار می گیرد. به بیان دیگر اندیشه سیاسی شامل فلسفه سیاسی و نظریه سیاسی می شود. در این جا ذکر این نکته ضروری است که کلیه تعاریف فوق انواع مثالی<sup>۲۲</sup> هستند و آنچه در عمل وجود دارد، همواره ترکیبی از آنها می باشد. فلسفه سیاسی و نظریه سیاسی به شکل ناب وجود ندارد.<sup>۲۳</sup>

## ۲-۱ فلسفه سیاسی و فلسفه علم سیاست<sup>۲۴</sup>

قدما، دانش یا حکمت را به دو قسم نظری و عملی تقسیم می کردند، و سیاست را قسمی از حکمت عملی قرار می دادند. آنها از فلسفه های مضاف سخن نمی گفتند، و عنوانی به نام «فلسفه حکمت عملی» نداشتند. فلسفه علوم، اعم است از فلسفه علمی که با ارزش ها سر و کار دارند.<sup>۲۵</sup> و فلسفه علوم توصیفی (که اعم از علوم عقلی، تجربی، شهودی، تاریخی و نقلی است). علوم می که با ارزشها منطبق هستند، لاقلاً شامل چهار قسم می شوند: اخلاق، سیاست، زیبایی شناسی و فقه ادیان.

سیاست، همانند تاریخ و اخلاق یک واقعیت در جهان خارج دارد، و همان گونه که علم تاریخ و اخلاق به عنوان علوم درجه اول بر اساس آن واقعیت خارجی ایجاد شده اند. برای سیاست نیز علم خاصی وجود دارد. هر علمی که موضوعش واقعیت (Fact) باشد درجه اول است، و هر علمی که موضوعش رشته علمی (دیسپلین) باشد، درجه دوم می باشد. موضوع شیمی، مواد است؛ بنابراین درجه اول می باشد. به همین میزان علم تاریخ و اخلاق و سیاست نیز درجه اول هستند. فلسفه مضاف همیشه درجه دوم نیست.

---

۱۸- Emperical Political Theoiy.

۱۹- Formal Political Theoiy.

۲۰- Normative Political Theoiy.

۲۱- Kuper. Ibid. PP ۶۳۸-۹.

۲۲- Ideal Type.

۲۳- بشیریه، همان، ص ۱۹.

۲۴- ر. ک: مصطفی ملکیان، فلسفه علوم سیاسی (گفتگو)، مجله علوم سیاسی (تابستان ۱۳۸۰).

۲۵- Axiology.

فلسفه دین، فلسفه نظری تاریخ و فلسفه نفس درجه اولند، چرا که مثلا رشته علمی (دیسپلینی) به نام دین وجود ندارد. سیاست **Politics**، و علوم مربوط به سیاست را **Political science** یا علوم سیاسی می گویند. **Science** اسم جمع است، که البته می تواند جمع بسته شود و واژه **Politics** حداقل سه کاربرد دارد: یکی سیاست، دوم سیاست روزمره و سوم به معنای خط مشی. وقتی می گویند: «او اهل سیاست است» معنای دوم، و وقتی می گویند «سیاست ایران در مسأله صلح اعراب و اسرائیل»، معنای سوم را اراده می کنند. واژه تاریخ (**History**) نیز مشترک لفظی است. وقتی می گوئیم در «تاریخ بشر دو جنگ جهانی اتفاق افتاده است»، به «واقعیت تاریخ» نظر داریم؛ اما وقتی می گوئیم «در تاریخ از فلان سلسله و واقعه بحث می شود»، مقصود «عمل تاریخ» است. علم اخلاق را **Morals** یا **Morality** می گویند. تا اینجا راجع به دو ستون اول از جدول زیر بحث کردیم:

واقعیت	علم (درجه اول)	علم (درجه اول)	علم (درجه دوم)
تاریخ	علم تاریخ	فلسفه (نظری) تاریخ	فلسفه علم تاریخ
اخلاق	علم اخلاق	فلسفه اخلاق	فلسفه علم اخلاق
سیاست	علم سیاست	فلسفه سیاسی	فلسفه علم سیاست

در ارتباط با تاریخ، سیاست و مانند آنها، علوم درجه اول و دومی (ستون سوم و چهارم) نیز وجود دارند. فلسفه تاریخ، فلسفه اخلاق و فلسفه سیاسی درجه اول، و فلسفه علوم آنها درجه دومند. علم تاریخ و فلسفه تاریخ هر دو درجه اولند، اما قضایای علمی تاریخ، شخصیه؛ ولی قضایای فلسفه تاریخ کلی است. اگر در علم تاریخ از «واقعه» انقلاب مشروطه بحث می شود، در فلسفه تاریخ از سیر تاریخ به سمت کمال یا زوال و قواعد حاکم بر آن، سخن به میان می آید.

همان طور که دیده می شود هر چند فلسفه تاریخ، فلسفه اخلاق و فلسفه سیاسی در یک ستون قرار دارند؛ اما دو مورد اول بدون «یا»ی نسبت (فلسفه تاریخ و فلسفه اخلاق) و مورد آخر با «یا»ی نسبت (فلسفه سیاسی) به کار می رود. علت این امر را احتمالا باید در ترجمه فارسی این لغات جستجو نمود.

از آنجا که Political Philosophy به صورت صفت و موصوف به کار رفته، در زبان فارسی به «فلسفه سیاسی» ترجمه شده است، نه «فلسفه سیاست».<sup>۲۶</sup>

فلسفه علم سیاست همانند فلسفه هر علم دیگری، درجه دوم است؛ چرا که فلسفه هر علمی (و از آن جمله فلسفه علم سیاست)، رشته علمی (دیسپلین) است. در فلسفه هر علمی از سه دسته مباحث سخن به میان می آید:

- الف - پیش فرضها (یا مبادی تصوری و تصدیقی که قداما آن را در مقدمه علم جای می دادند).
  - ب - متدلوژی (به معنای روش نه روش شناسی).
  - ج - تاریخ تطور آن علم (قبلا تاریخ هر علمی در خود آن علم بحث می شد، ولی الان به دلیل رشد و توسعه آن بحث، بخشی از فلسفه آن علم محسوب می شود).
- بنابراین در فلسفه علمی سیاست، از پیش فرضها (مبادی تصوری و تصدیقی)، متدلوژی (روش) و تاریخ تطور علم سیاست بحث می شود.

اوکانر نیز در کتاب مقدمه ای بر نظریه شناخت<sup>۲۷</sup> می گوید: «فلسفه هر علمی از دو دسته مسایل بحث می کند: معرفت شناسی آن دانش و روش شناسی آن. معرفت شناسی یا نظریه دانش از راههای متعدد به ارزیابی دانش می پردازد: تهیه گزارش جامع درباره ماهیت دانش، تمرکز بر منابع دانش از مجرای تحقیق در ماهیت و شیوه های کسب دانش، و قلمرو دانش، ملاک و معیارهای دانش در مقابل هجوم شکاکیت.» دایرة المعارف علوم اجتماعی نیز فلسفه علوم اجتماعی را مطالعه درباره اهداف و روشهای علمی همچون جامعه شناسی، انسان شناسی، علوم سیاسی، روانشناسی می داند.<sup>۲۸</sup>

بر اساس تعریف مزبور، فلسفه سیاسی را از فلسفه علم سیاست به خوبی می توان تمییز داد. فلسفه سیاسی علمی است درجه اول که مجموعه مباحث انتزاعی راجع به پدیده های سیاسی را در بر می گیرد، در حالی که فلسفه علم سیاست دانشی است درجه دوم که به پیش فرض ها، متدلوژی و تاریخ تطور آن علم می پردازد. از آنجا که

---

۲۶ - «فلسفه سیاست» گاه در زبان فارسی به تسامح به جای «فلسفه سیاسی» به کار رفته است، به طور مثال غرض از عنوان کتاب فلسفه سیاست، تهیه و تدوین مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (قم: مؤلف، ۱۳۷۷) چیزی جز فلسفه سیاسی نمی باشد.

۲۷- D.g Oconnor and (B. Carr). Introduction to Theory of Knowledge (Brighton: Harvester press, ۱۹۸۹) pp ۱-۲.

۲۸- Kaper. Ibid.



Political Science گاه به علم سیاست و گاه به علوم سیاسی (به این دلیل که Science اسم جمع است) ترجمه شده، پس می توان از «فلسفه علم سیاست» و «فلسفه علوم سیاسی» نیز سخن گفت. «فلسفه سیاست» ظاهراً مفهوم جدیدی علاوه بر فلسفه سیاسی و فلسفه علم سیاست نیست، و تمامی مباحث در این حوزه در دو عنوان فوق قرار می گیرند. از آنجا که گاه از «سیاست» (Politics)، «علم سیاست» قصد می شود، «فلسفه سیاست» چیزی جز «فلسفه علم سیاست» نخواهد بود.

### ۱-۲ گونه های فلسفه سیاسی

گفتیم فلسفه سیاسی را در سه پارادایم کلاسیک، مدرن و پسامدرن می توان گونه شناسی کرد. کوئینتن علاوه بر تعریف فلسفه به شکل پسینی<sup>۲۹</sup>، از فلسفه سیاسی تحلیلی نیز سخن می گوید، و آن را دانشی درجه دوم می داند:

«فلسفه، مشعله ذهنی و نقادانه است که بیشتر به خود آن روش های ذهنی دیگر نظر دارد، تا به واقعیتی که موضوع تحقیق آنهاست. لذا فلسفه را باید اندیشه ای ناظر بر همه روش های فکری دیگر دانست، نه صرفاً روش فکری متفاوتی در عرض روش های دیگر. به عبارت مختصرتر، وظیفه فلسفه عبارت است از طبقه بندی و تحلیل اصطلاحات و احکام و براهین نظامات فکری دست اول و قائم بالذات»<sup>۳۰</sup>

به عقیده او وظیفه اصلی فلسفه سیاسی عبارت است از:

«تمییز دو نوع عمده مباحثات سیاسی اصل از یکدیگر: یعنی تمییز گزاره های واقعی سیاست از احکام ارزشی ایدئولوژی»<sup>۳۱</sup>

---

۲۹ - کوئینتن که تعریف فلسف سیاسی بر شکل پیشینی را گرفتار شدن در مباحثات بی ثمر می داند، در تعریف فلسفه سیاسی به شکل پسینی می گوید:

«آسان ترین و غیر بحث انگیزترین راه تعریف فلسفه سیاسی آن است که بگوییم فلسفه سیاسی همان چیزی است که موضوع مشترک یک سلسله کتاب های مشهور مثل جمهوریت افلاطون، سیاست ارسطو، شهریار ماکیاول و لویاتان هابز است» (کوئینتن، همان، ص ۱۱). این تعریف کوئینتن با تعاریفی که از فلسفه سیاسی در آغاز مقاله ارائه شد، هماهنگی دارد، و دانشی درجه اول می باشد.

۳۰ - همان، ص ۱۲.

۳۱ - همان، ص ۱۵.

توجه به این مسأله ضرورت دارد که فلسفه سیاسی تحلیلی، نوعی رهیافت<sup>۳۲</sup> است، و نباید قسیم فلسفه سیاسی و فلسفه علم سیاست تلقی شود. فلسفه تحلیلی یکی از مکتبهای فلسفه است، که رویکرد تحلیلی و درجه دوم دارد، و به تحلیل مفاهیم و زبان می پردازد. فلسفه تحلیلی سه رقیب و قسیم جدی دارد:

الف - فلسفه انتقادی مثل (Critic) مکتب فرانکفورت

ب - فلسفه پدیدار شناسانه

ج - فلسفه ارزیابانه (Evaluative) که از این بحث می کند که چه مقدار مباحث ارزشی وارد

استدلال های عالمان شده است.

یکی از علل رشد فلسفه تحلیل زبان این است که طرفداران این رهیافت، مباحثات فلاسفه سیاسی را نزاع بر سر الفاظ می دانند و درصددند به کمک فلسفه تحلیلی این ادعا را اثبات نمایند. جان پلامناتس می گوید:

«اینان (پوزیتیویستهای منطقی و اخلاف ایشان) مدعی اند اگر حشو و زوائد این نظامات فکری مطمئن را به کمک حلال تحلیل زبانی بپیرایند، دیگر چیزی قابل اعتنایی از این مسایل بر جای نمی ماند.»<sup>۳۳</sup>

حال با مفروض گرفتن این مطلب که فلسفه سیاسی تحلیلی قسیم سیاسی نیست، به این نکته پاسخ می دهیم که گونه های فلسفه سیاسی کدامند؟ قبل از بحث از گونه های فلسفه سیاسی، به تقسیم مشهوری که در فلسفه عمومی وجود دارد اشاره می نمایم.

معمولاً فلسفه را به دو قسم فلسفه براروپا<sup>۳۴</sup> و فلسفه تحلیلی<sup>۳۵</sup> تقسیم می کنند. فلسفه تحلیلی دارای دو شاخه منطقی و زبانی؛ و فلسفه کاتینتال دارای شاخه هایی مثل پدیدارشناسی گرای، اگریستانسیالیسم، هرمنوتیک، جریان های با پیشوند «نو» (مثل نوتوماسی گرای، نوکانتی گرای و نوهگلی اندیشی)، ساختار گرای و شالوده شکنی می باشد.

بر اساس تقسیم فوق می توان گفت فلسفه سیاسی نیز می تواند تحلیلی یا غیر تحلیلی باشد. فلسفه سیاسی تحلیلی، فلسفه سیاسی پدیدار شناسانه، فلسفه سیاسی اگریستانلیستی، فلسفه سیاسی نوکانتی و فلسفه سیاسی نوهگلی، برخی اقسام و گونه های فلسفه سیاسی اند. هر مکتب می تواند فلسفه سیاسی خاص خود

---

۳۲- Approach.

۳۳- جان پلامناتس، «کاربرد نظریه سیاسی»، کوئینتن، همان، ص ۴۴.

۳۴- Continental

۳۵- Analytic

را داشته باشد. به طور مثال مکتب مارکسیسم، فلسفه سیاسی مارکسیستی دارد. علاوه بر آن هر متفکری می تواند فلسفه سیاسی خاص خود را دارا باشد.

## ۲-۲- چستی «فلسفه سیاسی اسلامی»

تا حال به این نتیجه رسیدیم که فلسفه سیاسی می تواند به حسب تحلیلی بودن یا نبودن، و همچنین بر حسب رهیافت ها و مکاتب مختلف، انواع گوناگون داشته باشد. سوالی که در این رابطه ممکن است طرح شود، امکان اتصاف «فلسفه سیاسی» به وصف «اسلامی» است. از آنجا که طبق تعریف اشتراوس، فلسفه سیاسی «بی بهره از امداد وحی» است. چگونه می تواند به وصف اسلامی متصف گردد؟  
لئو اشتراوس در تعریف «فلسفه سیاسی» می گوید:

«فلسفه سیاسی شاخه ای از فلسفه است که با زندگی سیاسی، یعنی زندگی فلسفی و زندگی بشری، بیشترین نزدیکی را دارد فلسفه سیاسی شاخه ای از فلسفه است کوششی برای نشان دادن معرفت به کل به جای گمان نسبت به کل فلسفه سیاسی کوششی است برای نشان دادن معرفت به ماهیت امور سیاسی، به جای گمان درباره آنها.»<sup>۳۶</sup>

حال باید دید وقتی فلسفه سیاسی را به قید «اسلامی» یا «شیعی» متصف کنیم، مراد چیست. پیش فرض ما در اینجا آن است که اصطلاحات «فلسفه سیاسی اسلامی» و «فلسفه سیاسی شیعی» توسط صاحب نظران حوزه اندیشه اسلامی به کار رفته اند. هدف ما در اینجا آن است که چستی فلسفه سیاسی اسلامی (و چگونگی اتصاف فلسفه سیاسی به قید «اسلامی») را نشان دهیم. اهمیت این مسأله آن است که فلسفه سیاسی به قول لئو اشتراوس «محدود است به آنچه در دسترس ذهن بشر بی بهره از امداد وحی قرار دارد.»<sup>۳۷</sup> و دقیقاً در همین جاست که فلسفه سیاسی از کلام سیاسی جدا می شود. اشتراوس می گوید:

«آنچه ما از کلام سیاسی می فهمیم، تعلیمات سیاسی است که از وحی الهی ناشی می شود»<sup>۳۸</sup> در واقع روش شناسی کلام ممکن است عقلی یا نقلی باشد، ولی در استدلال های عقلی آن همواره استمداد از وحی و اثبات گزاره های وحیانی مفروض گرفته شده است. فیلسوف سیاسی الزاماً داعیه دفاع از دین را ندارد، ولی متکلم سیاسی خود را موظف به دفاع عقلی (و نقلی) از گزاره های دینی می داند. نمونه کلام

---

۳۶- همان، ص ۲-۵.

۳۷- همان، ص ۶.

۳۸- همان.

سیاسی را می توان در اندیشه خلافت (نزد اهل سنت) و اندیشه امامت و ولایت فقیه (نزد شیعه) سراغ گرفت. خلافت و امامت دو مبحثی هستند که توسط متکلمان اسلامی با ادله عقلی و نقلی طرح شده اند. نکته ای که در اینجا مهم به نظر می رسد، و برای پرداختن به آن وارد این بحث شدیم، آن است که اگر فلسفه سیاسی «بی بهره از امداد وحی» است، چگونه می تواند به قید «اسلامی» یا «شیعی» متصف شود؟ برای پاسخ به این سؤال، کاربرد اصطلاح «فلسفه سیاسی اسلامی» نزد صاحب نظران این حوزه را نقل می کنیم، و با تحلیل آنها به پاسخ سؤال فوق نزدیک می شویم.

اروین روزنتال فصل پنجم کتاب تفکر سیاسی در اسلام میانه را به «فلسفه سیاسی در اسلام» اختصاص داده است. او توضیح می دهد که قبلاً نسبت به خلافت و شریعت (به عنوان رهیافت فقهی و واقع گرایی سیاسی) (به عنوان رهیافت اندرزنامه نویسی یا آیین شاهی) سخن گفته و در این فصل می خواهد راجع به فلسفه سیاسی اسلام (یا فلاسفه مذهبی و سیاسی اسلام) بحث کند. وی می گوید:

«فلسفه سیاسی ایشان تا اندازه ای بخشی از فلسفه عمومی بزرگانی همچون افلاطون و ارسطو می باشد. برای فهم اندیشه سیاسی فلسفی آن گونه که در تفکرات و ایده های سیاسی افلاطون وجود داشته و توسط ارسطو و نوافلاطونیان شرح شده است، ما باید از اصول اساسی فلسفه در اسلام - حقوق و حیانی که توسط پیامبر القا شده است در مقابل حقوق بشر - به سوی تعریفی از هدف و دامنه علوم سیاسی تغییر جهت دهیم. ارسطو، سیاست را به عنوان اشرف علوم می که سعادت بشر را به عنوان خیر برین تعریف می کند، و راهنمای رسیدن به آن را آموزش می دهد، تعریف می نماید.»<sup>۳۹</sup>

روزنتال افراد شاخص فلسفه سیاسی در یونان را افلاطون و ارسطو، و مؤسس فلسفه سیاسی در اسلام را فارابی معرفی، و وجوه مشابهت فلسفه سیاسی فارابی را با فلاسفه سیاسی یونان تبیین می کند.<sup>۴۰</sup> همان گونه که دیده می شود، وجه اساسی فلسفه سیاسی (نسبت به شریعت نامه نویسی)، استقلال آن نسبت به گزاره های و حیانی معرفی شده است.

حمید عنایت نیز فارابی را «بنیادگذار فلسفه سیاسی در اسلام» می خواند. وی می گوید: «فارابی، وظیفه علم سیاست یا به گفته خود او «علم مدنی» را کاوش در «انواع کارها و رفتارهای ارادی و صفات پسندیده و اخلاق و سجایا و خوی و سرشتی می داند که منشأ آن کارها و رفتارهاست»، و نیز ضمن بررسی

---

۳۹- Erwin, I. J. Rosenthal. Political Thought in Medieval Islam. (U.K: Cambridge University Press, ۱۹۶۲) pp. ۱۱۳, ۱۲۰.

چگونه بودن غایات این کارها و رفتارها، چگونه باید بودن آنها را معین می کند. از این تعریف معلوم می شود که علم سیاست هم جنبه توصیفی دارد، و هم دستوری.<sup>۴۱</sup>

سید جواد طباطبایی نیز افلاطون را بنیادگذار فلسفه سیاسی قدیم، و فارابی را مؤسس فلسفه اسلامی و فلسفه سیاسی اسلامی معرفی می کند. وی می گوید:

«اما حکیم ایرانی و فیلسوف یونانی به درستی به این نکته پی بردند که بیرون آمدن از چنبر بحران سیاسی، از نوعی که دموکراسی آنتی و خلافت اسلامی در آن درگیر شده بود، جز از مجرای درک فلسفی چاره اندیشی نمی تواند شد. با تکیه بر چنین درکی است که ابونصر فارابی به دنبال فقره ای که آورده شد، ریاست مدینه فاضله را به شخصی تفویض می کند که حکمت و ریاست را توأمان داشته باشد، و او همان امام شیعیان است که مقام وی با الزامات عقلی فلسفه یونانی مورد تفسیر قرار گرفته است.»<sup>۴۲</sup>

بر این اساس می توان گفت فارابی فیلسوفی است سیاسی همانند افلاطون، با این تفاوت که او پیش فرضهایی اسلامی دارد و نهایتاً دستاوردهای عقلی خود را بر شریعت اسلامی و شیعی تطبیق می کند. به اعتقاد طباطبایی، می توان از «فلسفه سیاسی» فارابی به معنای دقیق کلمه سخن گفت، زیرا بنیاد تفکرات فارابی درباره امر سیاسی در فلسفه اوست و از مقدمات فلسفی است که فیلسوف، نتایج سیاسی را استنتاج می کند.<sup>۴۳</sup> وی می گوید ماهیت فلسفه سیاسی فارابی با ماهیت فلسفه سیاسی قدیم غربی یکسان، و با فلسفه سیاسی غربی جدید (و همچنین با سیاست نامه نویسی) ناهمگون است.<sup>۴۴</sup>

اگر بخواهیم سخن فوق را تکمیل کنیم، باید به تفاوت فلسفه سیاسی فارابی و فلسفه سیاسی یونان باستان نیز اشاره نماییم. فلسفه سیاسی فارابی گاه متقدم بر وحی و گاه متأخر از آن است، در حالی که فلسفه سیاسی یونان با وحی یکسره بدون ارتباط می باشد. عنایت می گوید:

«فارابی کوشید تا میان فلسفه یا عقل با دین یا وحی تعادلی برقرار کند، و البته در این کوشش همیشه موفق نشد. گاه در آثار او فلسفه بر دین غالب است و گاه دین، فلسفه را در پی خود می کشاند. ولی روی

---

۴۱ - عنایت، نهادها و اندیشه های سیاسی در ایران و اسلام، با تصحیح و مقدمه صادق زیباکلام (تهران: روزنه، ۱۳۷۷)، ص ۱۶۴.

۴۲ - سید جواد طباطبایی، زوال اندیشه سیاسی در ایران (تهران: کویر، ۱۳۷۵) ص ۱۲۱.

۴۳ - سید جواد طباطبایی، درآمدی فلسفی بر تاریخ اندیشه سیاسی در ایران (تهران: کویر، ۱۳۷۲) ص ۶.

۴۴ - همان، ص ۱۰.

هم رفته می توان گفت که فارابی در درجه اول مسلمان، و در درجه دوم پیرو افلاطون و ارسطو و مفسر آثار این دو بوده است.<sup>۴۵</sup>

علاوه بر استعمالات «فلسفه سیاسی اسلامی» در نقل قول های فوق، حنا الفاخوری و خلیل الجر از فلسفه سیاسی معتزله (که مبتنی بر اصل قدرت است)<sup>۴۶</sup> نیز بحث می کنند. اگر این بحث پذیرفته شود که فلسفه سیاسی در کلام صاحب نظران این فن به قید «اسلامی»، «شیعی»، «معتزلی» و مانند آن موصوف شده است، باید نسبت به چگونگی اتصاف این موصوف به چنین صفاتی، تحلیلی ارایه نماییم. در این راستا حداقل پنج احتمال مطرح است:

الف) «فلسفه سیاسی» گاه در متون غیر تخصصی به معنای اندیشه سیاسی به معنای عام به کار می رود.<sup>۴۷</sup> در این صورت همان گونه که اندیشه به وصف اسلامی متصف می شود، مانعی از اتصاف «فلسفه سیاسی» به قید اسلامی نیز وجود نخواهد داشت.

ب) احتمال دوم آن است که غرض از «فلسفه سیاسی اسلامی»، فلسفه سیاسی اندیشمندان اسلامی (یا مسلمانان) باشد. در این صورت فلسفه سیاسی اسلامی عبارت خواهد بود از فلسفه سیاسی افرادی همانند فارابی، ابن رشد، خواجه نصیر و دیگران. در این صورت هیچ گونه منعی برای اتصاف «فلسفه سیاسی» به وصف «اسلامی» به نظر نمی رسد. طبق نقل قول های فوق نیز «فلسفه سیاسی اسلامی» با تعریفی پسینی عبارت است از اندیشه فلسفی کندی، فارابی و دیگران درباره سیاست و مقوله های سیاسی.

فلسفه سیاسی فارابی به شکل مطلق «بی بهره از امداد وحی» نیست، چون او برای کسب حقیقت، به اشراف و وحی نیز قائل می باشد. در واقع نوع معرفت شناسی فارابی، بر فلسفه سیاسی اش تأثیر مستقیم دارد. در عین حال نمی توان فارابی را متکلم سیاسی یا فقیه سیاسی نامید؛ چرا که بر اساس مرزبندی که بین فلسفه سیاسی و کلام سیاسی ارائه شد، فارابی دو گروه فلاسفه سیاسی جای می گیرد. به طور مثال علامه حلی، متکلمی سیاسی است و برای اثبات نظریه امامت، از روش عقلی و نقلی بهره می جوید. فارابی، فیلسوفی سیاسی است که روش عقلی و در عین حال اشرافی را می پذیرد و بنابراین برای وحی هم جایگاهی در فلسفه سیاسی خود قائل می شود.

---

۴۵ - حمید عنایت، ص ۱۶۶.

۴۶ - حنا الفاخوری (و خلیل الجر) تاریخ فلسفه در جهان اسلامی. ترجمه عبدالمحمد آیتی (تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۳) ص ۱۲۴ و ۱۲۶.

۴۷ - به طور مثال نگاه کنید به عنوان و محتوای کتاب زیر:

ابوالفضل عزتی، فلسفه سیاسی اسلام (تهران: پیام آزادی، ۱۳۵۸).

ج) غرض از «فلسفه سیاسی اسلامی» تفکر فلسفی راجع به سیاست با توجه به پیش فرض‌ها و غایات مورد قبول اسلام است. در واقع، همان‌گونه که ممکن است فیلسوفی بدون پیش فرض‌های وحیانی به تفکر فلسفی راجع به سیاست و مقوله‌های سیاسی پردازد، این احتمال نیز وجود دارد که فیلسوفی همچون فارابی اصولی اولیه (همانند انسان‌شناسی اسلامی و غایات دینی همانند سعادت) را بپذیرد، و سپس «فلسفه سیاسی اسلامی» بنا سازد. به همین معناست که می‌توان از فلسفه سیاسی شخصی خاص (همانند فلسفه سیاسی فارابی) یا مکتبی خاص (مثل فلسفه سیاسی معتزلی) سخن گفت. به این معنا فلسفه سیاسی اسلامی می‌تواند در مقابل فلسفه سیاسی لیبرالیستی یا مانند آن قرار گیرد. در این صورت نیز معنی از به کار بردن این اصطلاح وجود ندارد، ولی تذکر این نکته لازم است که «فلسفه سیاسی اسلامی» در این صورت به «کلام سیاسی اسلامی» نزدیک می‌شود؛ چرا که در کلام سیاسی اسلامی نیز تقید به وحی و دین اسلام وجود دارد.

د) چهارمین احتمال آن است که قید «اسلام» به مکانی خاص (کشورهای اسلامی) یا زمانی خاص (مثل دوره میانه اسلامی) اشاره داشته باشد. در این صورت هم معنی از به کار بردن این قید برای فلسفه سیاسی وجود دارد.

ه) احتمال آخر آن است که فلسفه سیاسی بتواند به لحاظ ذات و ماهیت خود به قید «اسلامی» یا «شیعی» متصف شود. در این صورت می‌توان گفت عقل به ما هو عقل، اسلامی و غیر اسلامی ندارد، همان‌گونه که عدالت، خوب و ظلم نزد همه بد است. اگر عقل بتواند اثبات یا استحاله قضیه‌ای را به شکل برهانی ثابت کند، نزد همه مقبول می‌افتد و بر اساس این احتمال می‌توان گفت ماهیت فلسفه سیاسی نمی‌تواند به قید «اسلامی» متصف شود.<sup>۴۸</sup>

سید جواد طباطبایی درباره قید «اسلامی» در خصوص فلسفه عمومی می‌گوید:

---

۴۸- فوکو می‌گوید:

دلیلی وجود ندارد [که] عقل را چیزی «نه عقل» بشماریم. تصور می‌کنم «عقلانی کردن» واژه خطرناکی است. وقتی مردم می‌کشند چیزی را عقلانی کنند یا صورت عقلانی به آن بدهند، مشکل بزرگ، پی بردن به این است که از چه قسم عقلانیتی استفاده می‌کنند، نه تحقیق در این که آیا از اصول عقلانیت پیروی می‌کنند یا نه.»  
میشل فوکو. «سیاست و عقل» در عزت الله فولادوند (گزیده و نوشته و ترجمه). خرد در سیاست (تهران: طرح نو، ۱۳۷۶) ص ۷۵-۷۶.

فلسفه اسلامی چیز دیگری است: بسط فلسفه یونانی در دوره اسلامی، اساس فلسفه یک نوع تعقل بدون التزام به دیانت است، و آنچه از دل ادیان الهی برمی آید عبارت است از کلام یا تئولوژی، و نه فلسفه.<sup>۴۹</sup>

البته بر اساس فلسفه سیاسی پست مدرن و فلسفه سیاسی جامعه گرایی، عنصر اساسی فلسفه سیاسی عقلانیت است، و عقلانیت هر جامعه ای بر حسب شرایط خاص زمانی و مکانی و سنت های موجود در آن جامعه، متفاوت می باشد. بر این اساس می توان گفت فلسفه سیاسی به وصف «شرقی» و «غربی» و «اسلامی» و «غیر اسلامی» متصف می شود. طبق فلسفه سیاسی پست مدرن و فلسفه سیاسی جامعه گرایان، عقل (که مراد آنها عقلانیت است) به شکل کلی، عام و جهان شمول وجود ندارد، و بدین جهت است که آنها را نقاد مدرنیسم خوانده اند.

بر اساس آنچه گفته شد می توان مطالب مطروحه را قالب گزاره های زیر تلخیص نمود:

- فلسفه سیاسی به عنوان علمی درجه اول عبارت است از مباحثی انتزاعی درباره پدیده های سیاسی.
- فلسفه سیاسی، علمی درجه اول؛ و فلسفه علم سیاست، علمی درجه دوم است.
- فلسفه سیاسی از این جهت در مقابل نظریه سیاسی و علم سیاست قرار می گیرد، که روش در فلسفه سیاسی شکل عقلی و در نظریه سیاسی و علم سیاست معمولاً شکل تجربی دارد.
- فلسفه سیاسی بر اساس گونه هایی که در فلسفه عمومی وجود دارد، و همچنین بر اساس مکاتب مختلف می تواند به انواع مختلف تقسیم شود، همانند: فلسفه سیاسی تحلیلی، فلسفه سیاسی اگزیستانسیالیستی، فلسفه سیاسی مارکسیستی و فلسفه سیاسی پدیدار شناسانه.
- فلسفه سیاسی بر حسب ذات و ماهیت خود، «اسلامی» و «غیر اسلامی» ندارد؛ ولی بر اساس آنچه در تمدن و جغرافیای اسلامی وجود داشته (و همچنین بر اساس پیش فرضها و غایاتی که از دین اتخاذ می شود) می تواند به وصف «اسلامی» متصف شود. بدیهی است فلسفه سیاسی اسلامی با توجه به ویژگیهایی که در تمدن اسلامی و افکار فلاسفه اسلامی وجود دارد، از دیگر فلسفه های سیاسی می تواند متمایز شود.

---

۴۹ - سید جواد طباطبایی، غرب و تجربه تجدد، روزنامه ایران (۷۹/۳/۳۰).